بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 26 آبان 1397.

بحث سر این بود که ما روایاتی داریم که در اطراف علم اجمالی حکم به لزوم احتیاط کرده است. آیا این روایات موردی که بعضی از اطراف اضطراری است و انسان باید به جهت اضطرار آن طرف در آن مخالفت کند این را شامل می شود یا نمیشود. خب مفاد اصلی این روایات حکم تکلیفی است. حکم تکلیفی به موافقت قطعیه شده است. خب این حکم تکلیفی در جایی که حالا یا به جهت عدم قدرت اصلا امکان ندارد موافقت قطعیه شود. یا امکان دارد ولی شرعا ما می دانیم که به جهت اضطرار به جهت حرج و مانند آن یا مزاحمت با واجب اهم و امثال اینها، موافقت قطعیه واجب نیست خب آن را شامل نمی شود. بحث در این است که آیا از این ما می توانیم بفهمیم که واجب واقعی در موارد اضطرار از اهمیتی برخوردار است که حتی با وجود اضطرار به یک طرف نسبت به طرف دیگر برائت جاری نشود و باید احتیاط کرد جایی که احتیاط کامل هم مقدور نیست احتیاط ناقص هم لازم است آیا این می شود یا نمی شود. این صورت مسئله بود. به تناسب بحث حکم ارشادی را عرض کردیم که در جایی که خطاب، خطاب تکلیفی است ولی می گویند ارشاد به حکم وضعی است این ارشاد به حکم وضعی است یعنی چه؟ ما عرض کردیم که معنایش این نیست که مستعملٌ فیه حکم وضعی است. بلکه مستعملٌ فیه همان حکم تکلیفی است ولی یک مفاد تفهیمی در کنار این مفاد استعمالی که آن هم مفاد تفهیمی است وجود دارد که متکلّم می خواهد آن حکم وضعی را هم به مخاطب افهام کند. خب بحث سر این است که این که متکلم می خواهد این را افهام کند آیا فقط حکم وضعی که سعه اش همان مقداری هست که حکم تکلیفی وجود دارد آن مقدار را می خواهد افهام کند یعنی حکم تکلیفی ما فقط در ظرفی هست که مثلا انسان قدرت دارد در موارد علم اجمالی صحبت نیست به طور کلی جایی که شارع می گوید که فلان مثلا نماز واجب است. خب بعضی موارد انسان قدرت بر نماز دارد بعضی موارد قدرت بر نماز ندارد. آیا حالا بحث عرض کنم خدمت شما این رفتم یک مقداری از بحث هم خارج مثال این عرض می کنم فرض کنید که شارع گفته است که لا تصلّ فی اجزاء ما لا یأکل لحمه. در اجزای ما لا یأکل لحمه نماز نخوان. یا صلّ فی صلوه طاهر. در نماز طاهر نماز بخوان. آیا در جایی که من قدرت بر نماز در طاهر ندارم باز هم این می گوید که صلوه در لباس طاهر

شرطیت طهارت را می خواهد اثبات کند یعنی حتی در ظرفی که انسان حالا مثال روشنتر که در جلسات قبل مطرح می کردم بحث ضمان بود. من اتلف مال الغیر فهو ضامن یک موقعی با این لسان می گوید خب مشخص است مواردی که انسان قدرت بر پرداخت تاوان را هم ندارد شامل می شود اطلاق قضیه می گیرد. ولی اگر گفته باشد من اتلف مال الغیر وجب علیه دفع عوضه، ایا از این ضامن بودن حتی در ظرفی که انسان قدرت بر پرداخت را ندارد را شامل می شود یا خیر؟ آقایان میگویند که ارشاد است به یک ضمان مطلقی که دایره اش وسیع تر از آن حکم تکلیفی است. جایی که حکم تکلیفی هم نیست این ضمان وجود دارد. بحث این است که این چطور می شود که یک همچین حکم وضعی وسیع تری اینجا می خواهیم اثبات کنیم. به نظر می رسد که در واقع ولو بین این حکم تکلیفی و حکم وضعی وسیع تر حکم وضعی بدون قید ملازمه عقلیه نیست ولی چون نوعا ضمان اختصاص ندارد به صورتی که انسان قدرت دارد جایی که انسان قدرت هم ندارد ضمان ثابت می شود این خودش باعث می شود که عرف متعارف وقتی می خواهد تفهیم کند اگر بر خلاف آن چیز متعارف ضمانی را که می خواهد با این عبارت تفهیم کند اختصاص به صورت مقدوریت داشته باشد آن را قید می زند. این را توجه داشته باشید ضمان فقط در صورتی که قدرت داشتی ضمان حاصل می شود. در واقع این معنایش این است که آن امر لازمی که من با این کلام در مقام بیان آن هم هستم آن مفاد تفهیمیه ثانویه ای که با این کلام می خواهم افهام کنم حکم وضعی به سعته است. حکم وضعی واسع است. اگر حکم وضعی غیر واسع بود عرف متعارف اینجا قید می زد. و چون قید نزده است از این یک نوع تعمیم استفاده می شود. در واقع روح قضیه به یک نوع اطلاق مقامی بازگشت می کند. اطلاق مقامی خود این دلیل بازگشت می کند که کأنّه آن ملازم عرفی مفاد اولیه دلیل را هم متکلم می خواهد افهام کند. این است که گاهی اوقات تعبیر می کنند تناسبات حکم و موضوع اقتضای تعمیم می کند یک ممکن است آن را در همین غالب اطلاق مقامی قرار بدهیم. کأنّه چون متعارفا آن حکم وضعی که منشأ می شود برای این حکم تکلیفی

چون این حکم تکلیفی به وجوب دفع عوض ناشی از یک حکم وضعی است. آن حکم وضعی که معمولا این حکم تکلیفی را بدنبال می آورد یک حکم وضعی مقیّد به فرض قدرت نیست. حتی در فرض عدم قدرت هم آن حکم وضعی می آید. چون معمولا چنین است ما از این حکم تکلیفی ای که در این کلام به دلالت استعمالیه بیان شده است آن حکم وضعی عام تر را می فهمیم که متکلّم می خواهد تفهیم کند چون متعارف اینها اگر نمی خواست آن حکم وضعی عام تر را تفهیم کند یک حکم وضعی مقیّد به صورت قدرت بر دفع عوض را می خواست افهام کند قید می زد. این

سؤال:

پاسخ: نه ما نحن فیه این طور است که مقصود اصلی اش آن شکلی است دیگر. یعنی بحث اینکه ما می گوییم این ارشاد به حکم وضعی است در واقع آن را هم حالا توضیح می دهم

سؤال:

پاسخ: حالا من فعلا در مقام تحلیل این که چه چیز باعث می شود که انسان استظهار کند که متکلم در مقام افهام حکم ارشادی هم هست نیستم. خودش در جای خودش باید آن را بحث کنیم. بحث من این است که حالا با پذیرش این نکته که متکلم می خواهد در مقام بیان حکم وضعی است. بحث این است که این حکم وضعی که می خواهد بیان کند حکم وضعی هست که در همان دایره حکم تکلیفی است یا در دایره اوسع. این ارشاد ها در جایی هست که خود متکلّم هم در مقام بیان این حکم وضعی است. خب ولی گاهی اوقات یک بحث دیگری ما اینجا داریم این است که آیا از احکام تکلیفیه ای که هست ملاک دار بودن در دایره اوسع استفاده می شود یا خیر؟ اگر گفتند صلّ، خب در جایی که صلوه واجب هست خب ملاک هم استفاده می شود. ولی در جایی که صلوه به دلیل عدم قدرت واجب نیست وجوبش مضیّق است آیا مصلحتش هم مضیّق است یا نیست؟

بحث سر این است که آیا ما می توانیم از جایی که مراد استعمالی اش حکم تکلیفی است ملاک دار بودن را به دایره وسیع تر استفاده کنیم یا خیر؟ خب اینجا اصل مطلب این را باید دنبال کرد که آیا اصلا متکلّم در مقام بیان ملاک هست یا نیست؟ در بحث این که چگونه ما کشف ملاک میکنیم یک مبنایی که مرحوم نایینی و مرحوم حاج شیخ در درر و بعضی های دیگر دارند بحث اطلاق مادّه است. که اصلش گویا از مرحوم اقا سید محمد فشارکی است. آن این است که کأنّه این عبارت هایی مثل صلّ دو مفاد دارد. یک مفاد اینکه الصلوه واجبهٌ یک مفاد این است الصلوه ذات ملاکٍ. و آن ادلّه عقلیه ای که وجوب را به قدرت قید می زند مفاد اولیه را قید می زند مفاد دومیه را قید نمی زند. خب این البته می گویند به شرطی که خود آن دلیل اولیه ای که اینجا وجود دارد قید نداشته باشد یک موقعی می گوییم صلّ، یک موقعی می گویید صلّ ان قدرتَ. اگر گفت صلّ ان قدرتَ مادّه صلوه در دلیل مقیّد به قدرت نشد این بحث ها می آید. ولی اگر خود آن دلیل گفت صل ان قدرت این معنایش این می شود که الصلوه مقدوره واجبهٌ الصلوه مقدوره ذات ملاکٍ. و مفادی که از دلیل استفاده میشود یک مفاد دارد. خب این جوری این تقریب وجود دارد. یک اشکالی که در این تقریب وجود دارد این است که آیا واقعا کسی که می خواهد یک حکم تکلیفی را بیان کند صلّ در مقام بیان این ملاک است واقعا دو مفاد دارد؟ در جایی که ارشادی بود اصل اینکه ارشاد به حکم وضعی است را مسلم است یعنی مفروق عنه است در آن بحث. ولی اینجا اینکه ادله داله بر احکام تکلیفیه مفاد ثانوی ای دارند می خواهند ملاک را هم افهام کنند خودش محل کلام است. کسانی که اشکال به این مبنا می کنند مهمترین اشکالشان این است که دو مفاد ندارد ما یک مفاد بیشتر استفاده نمی کنیم. البته به نظر می رسد که ممکن است ما یک توجیه دیگری بکنیم. نه بگوییم که متکلّم در مقام افهام ملاک دار بودن صلوه است. به صورتی که یک غرض تفهمییه مقصود للمتکلّم باشد. نه آن این است که بگوییم عرف متعارف از این جور خطابات ملاک دار بودن را هم استفاده می کند. کأنّه یک مفاد عرفی هست که عرف این جاها درک می کند ولو متکلّم هم نخواهد این مطلب را تفهیم کند. یک مدالیل عرفیه ای هست که عرف از این کلام این برداشت ها را می کند. حاج آقا ما در واقع تعبیرشان این بود که کشف ملاک به تناسبات حکم و موضوع است نه به اطلاق ماده من فکر می کنم بخواهیم این بیان را توضیح بدهیم باید به همین جا برگردانیم بگوییم که نه اینکه متکلّمی که خطاب صلّ را آورده است خودش قصدش از این مطلب مراد تفهیمی اش اینگونه است نه، عرف این خطاب را می بیند یک مفاد دیگری را برداشت می کند و به یک بیانی این مفاد حجت است حالا بحث نمی خواهم بگویم در مقام این جهتش نیستم که حجّیّت این به چه بیان است. آن اگر مراد تفهیمیه باشد و مقصود متکلم باشد داخل در ظواهر است و ادله حجّیّت ظواهر آن را می گیرد اما اگر مرادی باشد که متکلّم نمی خواهد آن را بفهماند ولی عرف با دیدن این خطاب یک معنای دیگری را هم به آن پی می برد به اصطلاح آن چیزهایی را که عرف از خطاب درک می کند. و چیزهای عرفی که نه ولو متکلم هم غرضش افهام این نباشد این حجّیّت این ادراکات عرفیه اگر قطعی نباشد نیاز به دلیل دارد. قطعی باشد که خب بحثی نیست. حجّیّت ادراکات ظنّیّه عرفیه ای که ناشی از خطاب است نیاز به دلیل دارد حالا من در مقام فعلا بیانش نیستم.

سؤال:

پاسخ: نه ظواهر نیست چون ظواهر مال اراده های تفهیمیه است. حالا یک چیزی است که بشود گردن مخاطب گذاشت. مثلا حجّیّت ظواهر یعنی آن چیزی که ظاهر کلام متکلّم است را میتوانیم متکلم به گردنش بگذاریم تو این را می خواستی به ما تفهیم کنی. آن که قطعا نمی خواسته است چیزی را تفهیم کند. فرض این است که چیزی نمی خواسته است تفهیم کند ولی می خواهیم بگوییم ولو شما چیزی را نمی خواستید تفهیم کنید این اراده واقعیه ای در نفس شما و جود داشته است و همان اراده واقعیه را ما از طریق ادراک عرف کشف می کنیم. و این کشف معتبر است.

سؤال:

پاسخ: انسداد صغیر مثلا ممکن است درست کنیم. مهمترین چیزش بحث انسداد صغیر است. من در مقام توضیح آن جهتش نیستم من فقط می خواهم این نکته را عرض کنم که این فرق دارد با قسم اول. جایی که ما می گویم حکم تکلیفی ارشاد به حکم وضعی است. ارشاد است یعنی خود متکلم میخواهد این مطلب را تفهیم کند. جایی که عرفی باشد نه متکلم نمی خواهد آن مطلب را افهام کند ولی عرف از این خطاب یک معنای اوسعی را درک می کند. البته حاج آقا که به این قائل هستند می گویند این ادراک اوسع هم وابسته به این نیست که خطاب مضیّق باشد یا موسّع باشد. حتی در مواردی که ماده هم مقید هست چه بسا عرف به تناسبات حکم و موضوع آن ملاکی را که منشأ این حکم تکلیفی مضیّق شده است را موسّع ببیند. در بیان قبلی این بود که جایی که خود متکلّم در خطابش قید قدرت را اخذ کرده باشد نمی شود. حاج اقا می فرمودند نه حتی جایی که فرض کنید شما می گویید آقا اگر می توانی بچه را نجات بده. عرف می فهمد که نفس نجات بچه ذو ملاک است. اینکه می گوید اگر میتوانی بچه را نجات بده به خاطر این است که اگر نمی توانی نمیتواند تحمیل کند. قید تحریک و وجوب تکلیفی است. اما قید آن ملاکی که عرف درک می کند نیست. خب این هم یک جور دیگر.

حالا ما ببینیم آیا این که ما می گوییم شارع گفته است که شما واجب هست احتیاط کنید این حکم ارشاد هست به اینکه آن حکم و اقعی یک ملاک اوسع دارد یعنی حکم واقعی در درجه ای از اهمیّت هست که حتی در ظرف نداشتن قدرت هم آن حکم واقعی وجود دارد ملاکش. ملاک واقعی اش. آیا این را می خواهد تفهیم کند؟ ارشاد به فعلیت ملاک حکم واقعی حتی در ظرف عدم قدرت بر امتثال این کامل است به نظر نمی رسد که یک همچین چیزی را بشود ادعا کرد. همچنین آن قسم دوم اگر بگوییم نه ارشاد به این جور نیست که متکلم این را تفهیم کند عرف متعارف یک خطاب را که می گوید که آقا شما باید احتیاط کنید از این این مطلب را میفهمد که کأنّه منشأ امر به احتیاط اهمیت آن ملاک واقعی است. اهمیّت ملاک واقعی حتی در ظرفی که این حکم تکلیفی وجود ندارد. آیا عرف همچین درکی را درک می کند؟ به نظر می رسد که جای عرف یک همچین درکی دارد که بین آن موردی که خطاب شاملش می شود و مورد دیگری فرق قائل نباشد. یعنی استبعاد فرق وجود داشته باشد. همان بحث القای خصوصیت که می گوییم عرف القای خصوصیت می کند به این خاطر است که می گوید عرف وقتی فلان مورد را می دید مورد دیگر را هم می گوید که بعید است این مورد چنین نباشد القای خصوصیت می کند و این القای خصوصیت عرفیه به یک بیانی فرض این است که حجت است. ولی حالا آیا باید ببینیم در جایی که من قدرت دارم بر امتثال قطعی شارع می گوید که شما باید امتثال قطعی کنید. آیا ملازمه دارد بین اینکه جایی که قدرت دارم بر امتثال قطعی و باید امتثال قطعی کنم با جایی که قدرت ندارم بر امتثال قطعی ولی امتثال احتمالی را قدرت دارم شارع امر به احتیاط ناقص کند. یعنی بین امر به احتیاط تام و امر به احتیاط ناقص آیا ملازمه هست یا نیست؟ به نظر می رسد که عرفا هیچ ملازمه ای نیست. هیچگونه ملازمه ای نیست چون در واقع جایی که من می توانم احتیاط کنم اگر شارع با وجودی که من می توانم احتیاط کنم بگوید احتیاط نکن یا احتیاط ناقص کن امثال اینها عرف بین این دو ملازمه نمی بیند. جایی که کأنّه احتیاط ناقص شارع می خواهد بکند شبیه موارد شبهه بدویه می بیند. بهرحال شارع مقدس گاهی اوقات به جهت مصلحت هایی که در ترخیص وجود دارد در ظرف جهل واقع و در ظرف عدم معلومیّت واقع یک مصلحتی در ترخیص وجود دارد احیانا حکم ظاهری اش بر طبق ترخیص است. آیا اینجا در این مواردی که من احتیاط تام نمی توانم بکنم ولی احتیاط ناقص می توانم بکنم آیا ما مطمئن هستیم که شارع اینجا برائت جاری نکرده است؟ برائت ملاک ندارد؟ یعنی ما در واقع دو تا موردی داریم که از بعضی از جهات به مورد بحث ما مشابه است. جایی که احتیاط کامل امکان پذیر نیست. احتیاط ناقص می خواهیم ببینیم واجب هست یا نیست. این از یک طرف شبیه موارد از بعضی جهات شبیه موارد جایی هست که احتیاط تام امکان پذیر است کأنّه شارع برای رسیدن به مصلحت و اقعیه احتیاط را لازم می کند اینجا ما بگوییم خب الضرورات تتقدر بقدرها ما لا یدرک کله لا یدرک کله امثال اینها بنابراین جایی که احتیاط تام ممکن نیست عرف می گوید که احتیاط ناقص شما بکن. از یک طرف دیگر ما بعضی موارد را می دانیم که با وجودی که شارع می توانسته است با جعل احتیاط به آن مصلحت واقعیه برسد، مصلحت واقعیه ای که در تکالیف الزامیه بوده است برسد به خاطر مزاحمت آن مصلحت واقعیه با یک مصلحت در ترخیص یا مفسده در الزام در ظرف جهل از آن فعلیت حکم واقعیه الزامیه در ظرف جهل رفع ید کرده است اینکه حالا در اینجا بر طبق کدام رفته کرده است به نظر نمی رسد که عرف یک درک خاصی داشته باشد و بشود القای خصوصیت یعنی خلاصه کلام می خواهم بگویم که القای خصوصیت از موارد وجوب احتیاط تام مع القدرت علی الاحتیاط التام به موارد احتیاط ناقص مشکل است. خیلی مشکل است اینکه بخواهیم چیز کنیم. وقتی که چنین نبود ادله برائت اینجا اطلاق د ارد یعنی باید بتوانیم القای خصوصیت کنیم که این القای خصوصیت جلوی اطلاق ادله برائت را بگیرد. چون ادله برائت گفتیم ذاتا حتی در موارد علم اجمالی آن را شامل می شود. این چکیده بحث.

سؤال:

پاسخ: آن عیب ندارد. عیب ندارد در همین جا هم اضطرار تاری را می گوییم. اضطرار تاری مورد بحث ما نیست. بحث این است که اضطراری که از اول اضطرار باشد. اضطرار تاری اشکال ندارد. اضطراری که همراه با علم باشد یا قبل از علم باشد و امثال اینها مورد بحث است. خب این چکیده بحث تا اینجا. اینها همه بحث در مورد اضطرار به یک طرف معیّن بود. به نظر می رسد در اضطرار به طرف معیّن ادله برائت محکّم باشد. در مبنای معروف هم که معمولا می گویند ادله برائت محکّم است. می خواستیم بگوییم ما از روایت های خاصه چیزی بیش از همان که روی مبنای معروف و امثال اینها هست استفاده نمی کنیم. نمی شود از ادله تنجیز علم اجمالی در مواردی که احتیاط تام ممکن است وجوب احتیاط ناقص را در ما نحن فیه استفاده کرد ادله برائت در این جاها محکّم است. بنابراین تفاوتی بین مبنای معروف و غیر معروف در این جاها نیست. اما می رسیم به بحث اضطرار به طرف غیر معیّن. در اضطرار به طرف غیر معیّن یک بیانی مرحوم اخوند دارند. مرحوم آخوند در اضطرار غیرمعیّن می فرمایند که

اضطرار غیر معیّن که پیش می آید این مقدارش مسلّم است که عقل و نقل حکم به یک ترخیص تخییری می کند. شارع گفته است که مثلا فرض کنید من می دانم که یا این لباس نجس است یا این لباس نجس است. مضطرّ هستم باید یکی از این دو لباس نجس را بپوشم. یا این آب نجس است یا آن آب نجس است باید یکی از این دو آب را بنوشم. در اینکه جواز شرب احد المائین وجود دارد بحثی نیست به نحو ترخیص تخییری. ولی بحث این است که این ترخیص تخییری آن حکم و اقعی به اجتنب عن النجس را با آن تنافی دارد یا هنوز حکم و اقعی به اجتنب عن النجس وجود دارد و آن

مرحوم آخوند می فرماید که این دو با هم منافات دارد. از یک طرف یک واجب واقعی داشته باشیم به اجتنب عن النجس این معنای اجتنب عن النجس این است که نجس در هر طرف باشد شما باید از آن اجتناب کنید ولو در آن طرفی که شما برای دفع اضطرار آن طرف را اختیار می کنید. شما نمی دانید این آب نجس است یا این آب نجس است. بالاخره یکی را می خورید. آن طرفی که می خورید آن طرف مباح است برای شما. وقتی مباح شد نمی توانید بگویید که واجب اگر در این طرف باشد الآن مباح شده است. بنابراین علم اجمالی به واجب فعلی علی جمیع التقادیر ما نداریم. و علم اجمالی ای منجَّز است که متعلَّقش واجب فعلی علی أیّ تقدیر باشد این بیانی است که مرحوم آخوند دارند در کفایه. خب آقای صدر و دیگران یک پاسخ هایی داده اند لب قضیه این پاسخ ها این است که بازگشت به مبانی مختلفی دارد که در جمع بین حکم ظاهری و واقعی آقایان اختیار کرده اند. مرحوم آخوند در جمع بین حکم ظاهری و واقعی در نوع موارد حالا در بعضی موارد یک جمع دیگری دارد ولی در نوع موارد جمع بین حکم ظاهری و واقعی را به این میداند که حکم واقعی از فعلیت بیفتد. ایشان حتی در موارد شبهه بدوی می گوید اگر حکم واقعی در ظرف جهل هنوز بر فعلیت خود باقی باشد حکم ظاهری به برائت و اباحه جایز نیست. روی آن مبنا مشی کرده است. آقایان جواب هایی که می دهند در واقع اشکالات مبنایی که می کنند که در جمع بین حکم ظاهری و واقعی مشکلش را حل کردیم در جای دیگر. خب حالا آن ها را باید در جای خودش بحث کرد جایش اینجا نیست که بحث کنیم. اجمالا عرض کنیم که به نظر ما حق در اینجا از نظر مبنایی با مرحوم آخوند است. جمع بین حکم ظاهری بدون رفع ید از فعلیت حکم واقعی امکان پذیر نیست بنابراین ما از جهت مبنایی با مرحوم آخوند موافق هستیم. بحث را باید در این چیز دنبال کرد که آیا با پذیرش آن مبنا آیا اینجا می توانیم بگوییم که احتیاط لازم هست؟ لزوم موافقت احتمالیه چون موافقت قطعیه فرض این است که به دلیل اضطرار به دلیل حالا اضطرار به انواع و اقسام ممکن است باشد. اضطرار به جهت اینکه حرجی است یا به جهت اینکه مزاحمت با واجب اهم است هر جور همه مصادیق مختلفی که در این بحث تصویر شده است. این ترخیص تخییری که اینجا می آید آیا این ترخیص تخییری را ما می توانیم با آن حکم واقعی به گونه ای جمع کنیم که از آن یک نوع لزوم احتیاط ناقص در بیاید یا نمی آید. حالا با توجه به این تصویری که از بحث کردیم بگوییم ما مورد خیلی از تشقیق شقوقاتی که در کلمات آقایان هست نمی خواهیم بشویم بحث را می خواهیم زودتر جمع کنیم آقای صدر و آقای اقا ضیا اقای نایینی و اینها انواع و اقسام بحث ها اینجا مطرح میکنند که اینها همه این آقایان در اینکه اینجا باید احتیاط کرد متفّق هستند ولی تقریبات مختلفی دارند که اینجا یک احتیاط متوسط باید بشود. این احتیاط متوسط به جهت توسط در تکلیف است یا توسط در تنجیز است خب مرحوم آقای آقا ضیا اصرار د ارد به توسط در تکلیف. مرحوم آقای نایینی تقریراتش مختلف است. بعضی جاها توسط در تکلیف قائل است بعضی جاها توسط در تنجیز قائل است اقای صدر ... و این بحث ها را نمی خواهم وارد این بحث هایش بشوم. ولی ما ورای این اصطلاحات توسط در تنجیز و توسط در تکلیف و اینکه اسم این بحث را چه بگذاریم می خواهیم بگوییم آیا اصل لزوم احتیاط ناقص را با پذیرش این مبنا که جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی به رفع ید از فعلیت حکم واقعی است این امکان پذیر هست یا نیست. این بحث را انشاء الله فردا دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد